



مفهوم شادمانی متناسب با مقام انسانیت / فرق بین علم و ایمان

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته انسان نیست.

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته انسان نیست.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر گفتاری از آیت الله مرتضی تهرانی در مورد آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» است که در ادامه می خوانید:

منظور از عمل صالح و حیات طیبه با معیار الهی

در این آیه کریمه خدای متعال به مؤمنین می‌فرماید که اگر بخواهند رشد و کمال پیدا کنند، بایستی در کنار ایمان و همراه با این اعتقاد، عمل صالح داشته باشند و کار نیک انجام دهند. تشخیص عمل صالح و کار شایسته با مکلفین نیست، بلکه با حق تعالی و اولیاء معصومین او است. آن چه حق تعالی از کارها صالح دانسته، صالح است و آن چه نادرست و ناشایست دانسته، نادرست است. برای این که انسان به اشتباه گمان نکند که خودش می‌تواند عمل صالح را از غیر صالح تشخیص دهد، حق تعالی در قرآن کریم فرموده است: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ». یعنی تشخیص ما قطع نظر از وحی و فرموده معصومین صلوات الله علیهم حجت ندارد و دارای هیچ اعتباری نیست. بلکه اگر انسان به نظر و تشخیص خود اتکاء کند، اولین قدم را در مسیر ضلالت و گمراهی برداشته است و به جایی نمی‌رسد. به عبارت دیگر، این فرد به جای اینکه متناسب با توحید و خداپرستی عمل کند و مطیع حق تعالی باشد، خود را از خدای متعال جدا کرده و راه انحراف پیش گرفته است.

منظور از حیات طیبه در عبارت «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» یک زندگی پاکیزه و روشن، دور از خطا، اشتباه و تاریکی، و زندگی انسانی- الهی است و یک زندگی طبیعی مورد نظر نیست. شیاطین دوپا مردم را اغفال کرده‌اند و می‌گویند که خدای متعال و دین مقدس اسلام با شادابی و شادی مخالف نیست. هنگامی که این مطلب به صورت سوال از فقها مطرح می‌شود، برخی جواب می‌دهند که دین اسلام مخالف این امر نیست و از ترس این که سوال کننده‌ها جرأت پیدا نکنند توضیح هم نمی‌دهند. هرچند باید توضیح داد که شادی و شادابی انسان مؤمن به قیامت، از بعد انسانی، غیر از شادمانی از بعد حیوانی است که گاهی انسان‌ها دور از توحید و خداپرستی پیدا می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند با این‌گونه شادمانی لذت حیوانی ببرند.

مفهوم شادمانی متناسب با مقام انسانیت

باید صریح گفت که انسان دو بعد دارد. یکی بعد حیوانی و دیگری بعد الهی و انسانی است. شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته انسان نیست. انسان مانند حیوان نیست که اگر محصور شد و تحت فشار مزاج خود قرار گرفت، خود را در خیابان و معبر راحت کند. این کار، قطع نظر از دین، در جوامع انسانی پذیرفته نیست. قطع نظر از دین و حکم حق تعالی و قطع نظر از توحید و خداپرستی، اگر انسان بخواهد آزادی خود را مانند یک حیوان در جامعه حفظ کند، مورد اعتراض همه‌ی جوامع بشری، حتی مشرکین و توده‌های ای‌ها قرار می‌گیرد.

شادمانی که انسان متناسب با مقام انسانیت خود می‌تواند داشته باشد و برای آن ارزش قائل باشد آن است که روح از آن لذت ببرد. مثال ساده‌ی آن این است: ما به معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اعتقاد داریم و ادعا می‌کنیم که به آن‌ها مهر می‌ورزیم و محبت آن‌ها در دل ما وجود دارد. اگر در مورد یکی از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فضائل، کرامات و اخلاق حسنه‌ی آن‌ها را بشنویم خوشحال می‌شویم. حتی اگر آن اخلاق در انسان‌ها، توده‌های ای‌ها هم وجود داشته باشد، انسان از این جهت که این اخلاق انسان‌ها پسند را دارند به آن‌ها علاقه‌مند می‌شود. این علاقه به شرک و الحاد آن‌ها نیست، بلکه علاقه به اخلاق خوب آن‌ها است.

بیش از نیم قرن است که تعبیراتی از بعضی از افراد به گوش می‌رسد که انسان یقین می‌کند این افراد از مفهوم گفتار خود بی‌ZWNJ& اطلاع هستند. آن آزادی که مطلوب مقام انسانیت انسان است اگر چه مشرک یا منکر توحید و مبدأ باشد آزادی حیوانی نیست، بلکه آزادی انسانی است. انسانیت غیر از حیوانیت است و کامل آن همان است که اسلام از سوی حق تعالی آورده است. آن بزرگوار فرمود: "إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ". بسیاری از موضوعات اخلاقی و اخلاق پسندیده با فطرت هر انسانی همراه است. این‌گونه نیست که تمام خوبی‌ZWNJ&ها و اخلاق نیک برای انسان را انبیاء از سوی حق‌ZWNJ& تعالی آورده باشند. انسان از بسیاری از اخلاق حسنه بالفطرة آگاهی دارد که تتمیم آن با وجود مقدس انبیاء سلام‌ZWNJ& الله علیهم اجمعین شده است.

بحث اخلاقی از جهتی بر بحث توحیدی تقدم دارد و اگر اخلاق در انسان وجود نداشته باشد، از پذیرش توحید و حقیقت آن و تعبد به حق‌ZWNJ& تعالی دور می‌ZWNJ& ماند. انسان باید پس از پذیرش توحید فوراً به اخلاقیات بپردازد، یعنی رذائل انسانی و رذائل اخلاقی را از خود بیرون کند و کمبودهایی که از فضایل اخلاقی و انسانی دارد را به دست بیاورد تا قدرت جا انداختن توحید را در تمام وجود خود پیدا کند و به مرحله‌ZWNJ&ی باور و ایمان واقعی برسد.

فرق بین علم و ایمان

علم به وجود حق‌ZWNJ& تعالی و واجب‌ZWNJ& الوجود را همه‌ZWNJ&ی علما و اهل کتاب ادعا می‌ZWNJ& کنند و اکثراً هم می‌ZWNJ& توانند آن‌ZWNJ& را اثبات کنند، اما این به منزله‌ZWNJ&ی ایمان به توحید نیست. ایمان این است که علم در تمام اعضا و جوارح انسان رسوخ و نفوذ کند. مصداق آن، دعای عرفه‌ZWNJ&ی سید الشهداء صلوات الله علیه است. آن بزرگوار توحید حقیقی و باور حقیقی را در بیانات خود ترسیم فرموده‌ZWNJ& اند. به آن اندازه‌ZWNJ&ی که این خاندان واقعیت‌ZWNJ&های نامرئی را بیان و روشن می‌ZWNJ& کنند، تا قیامت کسی غیر ایشان قادر نیست چنین بیانی داشته باشد.

اگر کسی بخواهد به حق‌ZWNJ& تعالی محبت پیدا کند باید او را بشناسد و اگر کسی بخواهد نسبت به خدای متعال شناخت پیدا کند باید به مناجات‌ZWNJ&های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رجوع کند. ایشان در مناجات‌ZWNJ&های خود خدای متعال را معرفی کرده‌ZWNJ& اند. هنگامی که انسان به نعمت‌ZWNJ&هایی که از سوی حق‌ZWNJ& تعالی به او داده شده است، توجه پیدا کند، بخواهد یا نخواهد به خدای متعال علاقمند می‌ZWNJ& شود. اگر کسی در فضای مادی و اجتماعی به ما محبت کند، به عنوان مثال هرگاه در مسیر با او برخورد می‌ZWNJ& کنیم سلام و احوالپرسی کند، قهراً به او علاقمند می‌ZWNJ& شویم، هرچند نام او را نمی‌ZWNJ& دانیم و از دین و مرام و مسلک او هم خبر نداریم. "الانسان عبید الاحسان".

محسن واقعی و حقیقی حق‌ZWNJ& تعالی است و انسان در مقابل احسان او نمی‌ZWNJ& تواند بی‌ZWNJ& تفاوت باشد. بعضی از افراد در جامعه غرق در نعمت‌ZWNJ&های حق‌ZWNJ& تعالی هستند، ولی محبت به حق‌ZWNJ& تعالی پیدا نمی‌ZWNJ& کنند. تنها مانع از نفوذ حقیقت توحید در باطن وجود این افراد، آلودگی به صفات رذیله است. اول بایستی فطرت انسان پاکیزه از این آلودگی‌ZWNJ&ها شود، آن‌ZWNJ&گاه با قرار گرفتن در مقابل خوبی‌ZWNJ&ها و فضائل انسانی-الهی، در اسرع وقت علاقمند می‌ZWNJ& شود. این علاقمندی او را مطیع می‌ZWNJ& کند. "اوحی الله الی داود، یا داود من احبّ حبیباً صدقَ قوله". اگر کسی واقعاً شخص دیگری را دوست داشته باشد گفتار او را می‌ZWNJ& پذیرد و تصدیق می‌ZWNJ& کند. "و من رضی بحبیب رضی بفعله". اگر کسی به شخصیتی علاقه‌ZWNJ& مند شود به کار و برنامه‌ZWNJ&های او هم علاقمند می‌ZWNJ& شود.

توجه به نعمت‌ZWNJ&های خدای متعال و خشنودی از فعل و اراده‌ZWNJ&ی او

تنها راه محبت به حق‌ZWNJ& تعالی توجه به مناجات‌ZWNJ&های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. در خدانشناسی آن بزرگوارها قابل مقایسه با غیرمعصوم نیستند و بسیار بهتر از دیگران می‌ZWNJ& توانند خدای متعال را تعریف و توصیف کنند. تعریف و توصیف آن‌ZWNJ&ها انسان را روشن و متوجه نعمت‌ZWNJ&های حق‌ZWNJ& تعالی به بندگان خود می‌ZWNJ& کند. انسان وقتی خود را در برابر احسان حق‌ZWNJ& تعالی دید، علاقمند به محسن می‌ZWNJ& شود و محبت پیدا می‌ZWNJ& کند. این محبت موجب می‌ZWNJ& شود، "صدقَ قوله"، گفتار حق‌ZWNJ& تعالی را تصدیق کند، "و من رضی بحبیب رضی بفعله". اگر انسان راضی و خشنود از حق‌ZWNJ& تعالی شد، به فعل و اراده‌ZWNJ&ی او هم راضی و خشنود می‌ZWNJ& شود. خدای متعال برای انسان واقعی و موحد واقعی همین‌ZWNJ&گونه است.

اگر خدای متعال برای فردی از بندگان موحد خود سلامتی خواست با گشاده‌ZWNJ&رویی می‌ZWNJ& پذیرد، اگر بیماری هم خواست با گشاده‌ZWNJ&رویی می‌ZWNJ& پذیرد. از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردند چگونه است که شما در برابر نعمت‌ZWNJ&های حق‌ZWNJ& تعالی او را حمد می‌ZWNJ& کنید و گاهی هم که بیمار می‌ZWNJ& شوید باز هم او را حمد می‌ZWNJ& کنید؟ ایشان فرمودند: به خدای متعال عرض می‌ZWNJ& کنم: "الحمد لله علی کل حال"، یعنی خدایا آن‌ZWNJ&چه

من به تو عرض می‌کنم، تو می‌دانی، ولی می‌خواهم اعتراف کنم که این نعمت ایمان را هم خودت به من عطا کرده‌ای. اگر سلامتی دادی می‌گویم متشکرم، اگر درد داده‌ای باز هم الحمدلله می‌گویم و متشکرم.

وقتی که عبدالله خواست نسبت به دختر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه جسارت کند و ایشان را ناراحت و اذیت کند و مردم را فریب دهد، به آن خانم عرض کرد: "الحمدلله الذی قتل رجالکم و اراح البلاد منهم". یعنی من خداپرستم و متوجه هستم که بنده هستم و باید از خدای خود اطاعت کنم و بر حسب اطاعت این برخورد را با شما خاندان کردم. آن خانم فرمودند: این مردهای ما که شهید شدند افرادی بودند که خدای متعال شهادت را برای آن‌ها رقم زده بود و به خوابگاه خودشان آمدند و خوابیدند. وقتی که آن ملعون از این خانم سؤال کرد: "کیف رأیت صنع الله بک و باهل بیتک". برخورد و رفتار حق‌تعالی را نسبت به خود و خاندان خود چگونه دیدی؟ ایشان فرمود: ما رأیت منه الا جمیلا". من از خدای متعال جز نیکی چیزی ندیدم. یعنی تو کوربانی و خیال می‌کنی که آن چه خدای متعال عطا کند، انسان باید از بعضی موارد آن رضایت داشته و از بعضی ناراضی باشد. نه، من جز خوبی و خیر از حق‌تعالی ندیدم. همه‌اش خیر و زیبایی و خوبی است.

حتما باید باطن انسان موحد خداپرست واقعی چنین باشد، هرچند بسیاری از مردم این‌گونه نیستند و از این واقعیتی که برای رسیدن آن خلق شده‌اند، محرومند. ما باید متوجه باشیم که این وضعیت را شیطان به وجود آورده است که مردم تمام اوقات خود را برای تامین نیازهای مادی زندگی سپری می‌کنند. بر حسب فرمایش امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه انسان باید روز خود را سه قسمت کند و تنها یک سوم آن‌ها برای طلب روزی صرف کند و دو سوم دیگر بایستی برای اهداف دیگری مصرف شود. شیطان قسم خورده است که بندگان خدا را گمراه کند، مگر مخلصین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین که توان منحرف کردن آن‌ها را ندارد. حق‌تعالی در قرآن کریم مکررا اعلام کرده است که شیطان دشمن آشکار شما است؛ فریب او را نخورید.

اگر انسان حیات طیبه بخواهد حتما بایستی ابتلای خود به مسائل مادی را محدود کند و اجازه‌ی توسعه به آن ندهد. دل ما به چیزهای بسیاری متعلق و وابسته است. تمام این وابستگی‌ها غیر از وابستگی به حق‌تعالی و بندگی او و اولیا او است و همه گمراه کننده است و انسان را از راه باز می‌دارد؛ مانند علف‌هایی که به پای انسان بیچد و یکی پس از دیگری مانع راه رفتن شود. زندگی انسان نباید به گونه‌ای باشد که پای دل و روح را از حرکت بازدارد. بدن راه می‌رود و دل درجا می‌زند و تا این بندها را باز نکند موفق نمی‌شود.

تقدم بحث اخلاق بر توحید و فقه

از یک جهت بحث اخلاقی مقدم بر فقه است. انسان باید خود را از آلودگی‌ها پاکیزه کند، تا آیات را باور کند؛ تا اخلاق را باور کند؛ تا فقه و فروع احکام را باور کند. این باور نکردن انسان را بیچاره می‌کند. به دلیل همین آلودگی‌ها، بزرگان جاهلیت و سپس منافقین سعادت‌مند نشدند و تا قعر جهنم تنزل کردند. انسانی که در مسیر مثبت و رو به رشد و کمال است اگر بخواهد متوقف شود به عقب برمی‌گردد و یک جا نمی‌ماند، چون شیطان وارد عمل می‌شود. انسان متوقف، انسانی است که از خدای متعال غافل شده است. خدای متعال می‌فرماید: "وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ ثَقِیْضٌ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ". یعنی همین که خدا را فراموش کرد شیطان کنار او قرار می‌گیرد و می‌گوید: در این راه تنها نیستی و من دوست و مصاحب و همراه تو هستم. آن‌هایی که از حق‌تعالی غفلت کردند نفسشان آلوده بود. بعضی به غرائز حیوانی و بعضی به اوصاف رذیله‌ی نفس مثل حب جاه، حب مقام و ریاست و حسد مبتلا بودند.

در روایات آمده است، آن گونه که آتش چوب را می‌خورد، حسد ایمان را می‌خورد. هرچند به نظر می‌رسد که شخص حسود قادر است ناراحتی خود از پیشرفت دیگران را از دید مردم پنهان سازد، اما چنین فردی باید از این حسد باطنی بترسد. تا شیطان به وسیله‌ی این صفت زشت، صاحب حسد را جهنمی نکند رهایش نمی‌کند. باید زحمت کشید و حسد را از باطن بیرون کرد. در هر صنفی، در هر رشته و کسوت و لباسی، از قبیل تجارت، علم یا مناصب اداری، افرادی وجود دارند که از مشابهین خود بالاتر هستند. اگر انسان خود را از حسد تخلیه نکرده باشد نباید مطمئن باشد که مؤمن از دنیا می‌رود. بلکه باید احتمال قوی بدهد که از این دنیا بی‌ایمان می‌رود، هرچند مشروب هم نخورده است. مشروب‌خوری که حسد نداشته باشد به واقعیت و سعادت نزدیک‌تر است تا انسان حسودی که نماز شب او ترک نمی‌شود.

رئوس منافقین در صدر اسلام هم شرب خمر نمی‌کردند، اما ما احتمال نمی‌دهیم که در قیامت یک لحظه از عذاب خدای متعال دور باشند. کوچکترین گناه و معصیت آن‌ها این بود که بیست و پنج سال اجازه ندادند مربی

حق&ZWNJ; تعالی، یعنی امیرالمؤمنین صلوات&ZWNJ; الله علیه در بین مردم باشد و انسان&ZWNJ; سازی کند. آن&ZWNJ;ها اجازه ندادند که احادیث مقام رسالت در دسترس مردم باشد. همه احادیث را جمع کردند و از بین بردند. آن&ZWNJ;ها همه&ZWNJ;ی نیروی خود را برای رسیدن به این هدف به کار گرفتند. احادیث را آتش می&ZWNJ;زدند، یا نویسنده&ZWNJ;ی حدیث را زندان می&ZWNJ;انداختند و بعضی از آن&ZWNJ;ها را می&ZWNJ;کشتند، هرچند که مشروب هم نمی&ZWNJ;خوردند.

بعضی افراد آباد کردن شهرها یا کشورگشایی را به عنوان امتیازاتی برای آن&ZWNJ;ها ذکر می&ZWNJ;کنند. آیا آن&ZWNJ;ها می&ZWNJ;توانند فتح ایران را در قیامت به عنوان عمل مثبت خود عرضه کنند؟ ما خلق نشده&ZWNJ;ایم که خاک بگیریم. بعثت انبیاء&ZWNJ;سلام&ZWNJ;الله علیهم اجمعین برای تسخیر دل&ZWNJ;ها است، نه خاک گرفتن. با خاک گرفتن انسان&ZWNJ;سازی نمی&ZWNJ;شود، بلکه با تسخیر دل، انسان&ZWNJ;سازی و خداپرستی حاصل می&ZWNJ;شود. ارزش انسان به روح او است، و به اعضا و جوارح و نیروی فیزیکی نیست. این همه فجایع و گناهان ناشی از آتش&ZWNJ;هایی است که رؤس منافقین به بدنه&ZWNJ;ی اجتماع زدند. ما اگر چشم بصیرت داشته باشیم پس از چهارده قرن شعله&ZWNJ;های آن&ZWNJ;را می&ZWNJ;بینیم. سوختن برخی از انسان&ZWNJ;ها نتیجه عمل آن&ZWNJ;ها است.

رسیدن تدریجی به حیات طیبه

حیات طیبه به معنی یک زندگی پاکیزه&ZWNJ;ی مطلوب الهی-انسانی است که خوبی آن قابل توصیف نیست. این زندگی به تدریج از تصفیه&ZWNJ;ی نفس به وجود می&ZWNJ;آید. باید مرتب روح از رذائل پاکیزه شود و فضیلت جای آن&ZWNJ;را بگیرد. کسب فضیلت&ZWNJ;ها به تدریج ممکن می&ZWNJ;شود. آن&ZWNJ;هایی هم که منحرف می&ZWNJ;شوند تدریجاً منحرف می&ZWNJ;شوند. برای شخصی که نماز خود را اول وقت به جا می&ZWNJ;آورد، ابتدا شیطان تلاش می&ZWNJ;کند که این نماز با بهانه&ZWNJ;هایی مرتب به تاخیر بیفتد تا سرانجام قضا شود. این فرد متوجه نیست که شیطان دوست او شده است و تا او را به جهنم نبرد آرام نمی&ZWNJ;گیرد. مانند بیماری که دوستش او را از مراجعه به پزشک منصرف می&ZWNJ;کند تا به جایی می&ZWNJ;رسد که بیماری او قابل علاج نیست. در واقع سلامت و تندرستی این فرد را یک دوست شیطان&ZWNJ;صفت از او گرفته است. دین هم همین&ZWNJ;گونه است.

در صدر اسلام به تدریج مردم را از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین دور کردند. انسان به مربی الهی نیاز دارد. فرد باید خود را به یک روحانی با بصیرت عرضه کند تا عیب&ZWNJ;های او را شناسایی کند و راه درمان را به او بگوید. تا هنگامی که انسان در این دنیا زندگی می&ZWNJ;کند قادر به شناسایی عیب&ZWNJ;ها و نقص&ZWNJ;ها و درمان آن&ZWNJ;ها است. در طول تاریخ همواره شیاطین که کمتر از شیطان واقعی هم نبودند مردم را از فطرت الهی و اولی خود دور کردند. این فطرت که خدای متعال آن&ZWNJ;را خلق کرده است موجب می&ZWNJ;شود که فرد، انسان&ZWNJ;های خوب و بافضیلت و با گذشت و با محبت را دوست داشته باشد.

در صدر اسلام شخصیتی بامحبت&ZWNJ;تر و خیرخواه&ZWNJ;تر از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وجود نداشت، اما مردم به دلیل رهزنی&ZWNJ;های فکری منافقین و شباطین انسی، از آن بزرگوارها دوری می&ZWNJ;کردند. هم بدی و هم خوبی تدریجاً به وجود می&ZWNJ;آید. این سنت حق&ZWNJ;تعالی است و استثناً هم ندارد. اول لذت و شیرینی عبادت را از ذائقه&ZWNJ;ی ما بیرون می&ZWNJ;کنند و سپس به خیال خود و با کمک شیطان، شیرین&ZWNJ;تر از تهذیب نفس و عبادت را به اسم آزادی جوانی به ما عرضه می&ZWNJ;کنند. روایات بسیاری در مورد جوان داریم. در قیامت هنگامی که فرد، نماز شب و قرائت قرآن مربوط به دوران سالخوردگی خود را ارائه می&ZWNJ;کند، از او می&ZWNJ;پرسند جوانی خود را که سرمایه&ZWNJ;ی اصلی تو بود چگونه خرج کردی؟ خوشا به حال کسانی که از نیروی جوانی برخوردارند و می&ZWNJ;توانند آن&ZWNJ;را صرف پرستش و بندگی و عبادت و فکر در مورد حق تعالی جل شأنه کنند.

سال&ZWNJ;ها قبل یکی از دوستان به شخصی که کم&ZWNJ;خوری می&ZWNJ;کرد و به دنبال خوش&ZWNJ;گذرانی نبود می&ZWNJ;گفت: خوردن تا اندازه&ZWNJ;ای که سلامت و تندرستی انسان را حفظ می&ZWNJ;کند واجب است. روزی برای تو می&ZWNJ;آید که این نیرو و این جوانی را نداری که عبادت کنی. زمینه&ZWNJ;ها و ظرفیت عبادت را حق&ZWNJ;تعالی در وجود انسان قرار داده است. این ظرفیت را از بین نبر. بسیار خوب است که انسان با عالمی ارتباط داشته باشد تا میزان صحیح خوردن، خوابیدن و خوش گذراندن را به او بگوید. آیه&ZWNJ;ی شریفه می&ZWNJ;فرماید: "وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ". ما با فکر خود و قطع نظر از استمداد از وحی و فرمایشات معصومین صلوات&ZWNJ;الله علیهم اجمعین قدرت تشخیص خیر و شر را در معنویات نداریم.

حب جاه، انگیزه&ZWNJ;ی ساختن مسجد ضرار

بزرگترین فاجعه در صدر اسلام این بود که افرادی به کمک شیطان، انسان‌ها و خیرخواهی که می‌خواستند به سعادت و رشد برسند را از عالمان رشته‌ای دین یعنی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دور کردند. در تفاسیر در مورد مسجد ضرار آمده است که خدای متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در راه مسافرت از شما درخواست می‌شود که در آن مسجد دو رکعت نماز بخوانی، اما نپذیر زیرا که این مسجد، مسجد ضرار است و باید آن را آتش بزنی. سلمان رضوان‌الله تعالی علیه می‌گوید ما با حضرت رفتیم و برگشتیم و دیدیم هنوز آثار آتش و دود از آن مسجد بلند می‌شود. البته چشم سلمان با بصیرتی که خدای متعال به او عطا کرده بود این صحنه را پس از چندین هفته می‌دید.

در تفسیر نوشته‌ها و اند که ابوعامر یکی از علمای بزرگ و دارای شخصیت اجتماعی در مدینه بود که قبل از هجرت در بین یهود و نصاری مدینه مقبولیت داشت و پیروان همه‌ای ادیان به او مراجعه می‌کردند تا مطابق دین آن‌ها بین آن‌ها حکم و قضاوت کند. او پس از برخورد با حضرت، دریافت که ایشان یک شخصیت الهی هستند و فرمایشات ایشان همه صحیح و منطقی است لذا به اختیار خود مسلمان شد. اما مشکلی که او از آن غفلت داشت وجود حب جاه و مقام در باطنش بود. او از این‌ها که یهود و نصاری و دیگران که بین آن‌ها حکم و قضاوت می‌کرد، به او احترام می‌گذاشتند، لذت می‌برد.

پس از این که ابوعامر اسلام اختیار کرد متوجه شد که موقعیت قبلی خود را از دست داده است. او به حضرت مراجعه نکرد تا راه علاج این ناراحتی باطنی خود را از ایشان سوال کند. دومی که از رؤس منافقین بود با نگاه به چهره‌ها متوجه می‌شد که چه افرادی پس از این‌ها که اسلام اختیار کرده‌اند، از شرایط جدید خود راضی نیستند. او دریافت که ابوعامر باطنا از اسلام خود پشیمان است، لذا پس از مدتی هم‌نشینی با او و افرادی دیگر که شرایط مشابهی داشتند، زمینه‌ای فراهم کرد تا این افراد مسجد ضرار را در خارج مدینه بسازند. بهانه‌ها و آن‌ها این بود که افراد سالخورده که دور از مسجد زندگی می‌کنند توان شرکت در نماز جماعت مقام رسالت را ندارند و از ثواب جماعت محروم شده‌اند. اگر حضرت هم با حضور در مسجد جدید و خواندن دو رکعت نماز آن‌ها را افتتاح کنند، بعضی افراد ترجیح می‌دهند در مسجد نزدیکتر نماز بخوانند و جمعیت حاضر در نماز آن بزرگوار هم کاهش پیدا می‌کند. این روش شیطان است.

خدای متعال با نزول وحی، مفساد این مسجد از جمله تفریق و جدایی و پراکنده کردن مسلمین را به رسول اکرم صلوات الله علیه و آله اعلام کرد. این دنیا همواره چنین بوده است و به فرموده‌ها و حضرت صادق و حضرت باقر صلوات الله علیهما تا هنگامی حضرت صاحب‌الامر صلوات الله علیه تشریف نیاورده‌اند و حکومت الهی را مستقر نفرموده‌اند این مشکلات ادامه دارد. خدای متعال نعمت‌های خود را فراوان کرد و سمت نبوت و رسالت را در چهل سالگی به آن بزرگوار عطا کرد. ایشان از روز اول از دست مردم زجر کشیدند. سپس هجرت به مدینه اتفاق افتاد. تا پنج-شش سال اسلام ریشه‌ها و محکم پیدا نکرده بود. از سال ششم-هفتم خدای متعال قدرتی داد که کسی نمی‌توانست در مقابل حضرت بایستد. از آن هنگام منافقین طراخی خود برای بعد از حضرت را آغاز کردند. اولین کسی که در گودال غدیر به امیرالمومنین صلوات الله علیه تبریک گفت همان کسی بود که به بستن درب خانه‌ها و حضرت اقدام کرد و مرتکب آن جنایات شد.